



A Comparative Study of the Principle of Certainty of Vote in Iranian and British Law

Ghasem Khalili Kali¹, Kiyoomarth Kalantari Daronkola², Abbas Arab Khazaeli³

1. Ph.D. Student of Criminal Law and Criminology, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran.

2. Professor of the Department of Criminal Law and Criminology, Mazandaran University, Babolsar, Iran.

3. Assistant Professor, Islamic Jurisprudence and Law Department, Sari Branch, Islamic Azad University, Sari, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 287-304

Article history:

Received: 26 Oct 2023

Edition: 5 Jan 2024

Accepted: 21 Feb 2024

Published online: 1 Jun 2024

Keywords:

final verdict, court order, appeal, retrial.

Corresponding Author:

Kiyoomarth Kalantari Daronkola

Address:

Iran, Babolsar, Mazandaran University, Department of Criminal Law and Criminology.

Orchid Code:

0000-0002-1886-1066

Tel:

09111123338

Email:

kalantar@nit.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aims: One of the important issues of the procedure is the issuing of votes and the certainty of votes. The purpose of this article is a comparative study of the principle of certainty of vote in Iranian and British law.

Materials and Methods: The research method is descriptive and analytical and this research is theoretical. The method that has been used to collect information is library-based and it has been done by referring to international and domestic books, articles and documents.

Ethical Considerations: In this article, the originality of the texts, honesty and trustworthiness are respected.

Findings: In the laws of Iran and England, although the legislator has apparently placed the principle on the certainty of votes, but despite specifying the principle of certainty, the majority of votes have been considered amenable to review. In fact, the legislator has allocated the majority with this provision. Therefore, from a practical point of view, the principle is on the revisionability of votes.

Conclusion: One of the important differences between English and Iranian criminal law, in the field of appeals of verdicts and final verdicts, is related to the suspensive effect of appeals. If an appeal is filed against the issued decision, until the outcome of the appeal proceedings is clarified, the decision enforcement order should not be issued. This is despite the fact that in the English legal system, after the completion of the proceedings in the preliminary stage, the issued verdict is executed.

Cite this article as:

Khalili Kali Gh, Kalantari Daronkola K, Arab Khazaeli A. A Comparative Study of the Principle of Certainty of Vote in Iranian and British Law. *Economic Jurisprudence Studies*. 2024.



دوره ششم، شماره ۵، سال ۱۴۰۳

بررسی تطبیقی اصل قطعیت رأی در حقوق ایران و انگلیس

قاسم خلیلی کالی^۱، کیومرث کلانتری درونکلا^۲، عباس عرب خزائلی^۳

۱. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران.

۲. استاد گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

۳. استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی، واحد ساری، دانشگاه آزاد اسلامی، ساری، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: یکی از موضوعات مهم آئین دادرسی، صدور رأی و قطعیت آرا است. هدف مقاله حاضر بررسی تطبیقی اصل قطعیت رأی در حقوق ایران و انگلیس است. **مواد و روش‌ها:** روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی بوده و این تحقیق از نوع نظری می‌باشد. روشی که برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است به صورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به کتب، مقالات و اسناد بین‌المللی و داخلی صورت گرفته است. **ملاحظات اخلاقی:** در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

یافته‌ها: در حقوق ایران و انگلیس، اصل اولیه در آرای صادره قضایی قطعیت است؛ بدین مفهوم که هر رأیی که صادر می‌شود قطعی بوده و تکلیف طرفین دعوی را مشخص می‌نماید. تجدیدنظر خواهی از رأی خلاف اصل بوده و نیاز به جهات قانونی دارد. این جهات ممکن است مبتنی بر مفاد و منطوق رأی و یا مقام صادرکننده و یا مستندات و ادله موضوعی باشد.

نتیجه: یکی از تفاوت‌های مهم حقوق کیفری انگلیس و ایران، در زمینه تجدیدنظر احکام و رأی قطعی، مربوط به اثر تعلیقی تجدیدنظر می‌باشد. توضیح آنکه در حقوق ایران تجدیدنظر، رأی قابل تجدیدنظر قابلیت اجرا ندارند و ثانیاً در صورتی که نسبت به رأی صادره، تجدیدنظر خواهی گردد تا روشن نشدن نتیجه رسیدگی تجدیدنظر، نباید دستور اجرای رأی را صادر نمود. این در حالی است که در نظام حقوقی انگلیس، با اتمام رسیدگی در مرحله بدوی، حکم صادر شده اجرا می‌شود.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۲۸۷-۳۰۴

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۴

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۰/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۰۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۳/۱۲

واژگان کلیدی:

رأی قطعی، حکم دادگاه، تجدیدنظر خواهی، اعاده دادرسی.

نویسنده مسئول:

کیومرث کلانتری درونکلا

آدرس پستی:

ایران، بابلسر، دانشگاه مازندران، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی.

کد ارکید:

0000-0002-1886-1066

تلفن:

۰۹۱۱۱۱۲۳۳۳۸

پست الکترونیک:

kalantar@nit.ac.ir

۱. مقدمه

رویکرد حقوق ایران و انگلیس نسبت به اصل قطعیت رأی چگونه است؟

فرضیه مقاله نیز عبارت است از: در فقه و حقوق ایران و انگلیس اصل بر قطعیت آرا است؛ اما تجدید نظر خواهی نیز به طرق مختلف پذیرفته شده و برای پذیرش آن لازم است ادله کافی و تأثیرگذاری وجود داشته باشد». به منظور بررسی سؤال مورد اشاره ابتدا مفهوم قطعیت آرای توضیح داده شده؛ سپس اصل قطعیت رأی در حقوق ایران و در ادامه در حقوق انگلیس مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. مواد و روش‌ها

روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی بوده و این تحقیق از نوع نظری می‌باشد. روشی که برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است بصورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به کتب، مقالات و اسناد بین‌المللی و داخلی صورت گرفته است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در این مقاله، اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

در حقوق ایران و انگلیس، اصل اولیه در آرای صادره قضایی قطعیت است. بدین مفهوم که هر رأیی که صادر می‌شود قطعی بوده و تکلیف طرفین دعوی را مشخص می‌نماید. تجدید نظر خواهی از رأی خلاف اصل بوده و نیاز به جهات قانونی دارد. این جهات ممکن است مبتنی بر مفاد و منطوق ره‌ی و یا مقام صادرکننده و یا مستندات و ادله موضوعی باشد.

قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد اصالتاً از قواعد مهم دادرسی کیفری در نظام‌های داخلی است که به حوزه حقوق بین‌الملل نیز گام نهاده است؛ چراکه ریشه این قاعده به اعتبار امر مختوم یا قضاوت‌شده به‌عنوان یکی از موانع تعقیب دعوی عمومی برمی‌گردد. این قاعده در عین حال که شرایط خود را از اعتبار امر مختوم وام می‌گیرد، نیازی به همه شرایط عمومی اعتبار امر مختوم به جهت ویژگی‌های خاص دعوی کیفری و آثار سوئی که این دعوا بر متهم وارد می‌کند، ندارد. موضوعی که می‌توان گفت به مفهوم اعتبار امر مختوم در دعاوی کیفری معنایی تازه بخشیده است. به‌گونه‌ای که به‌رغم اختلاف نظرها در خصوص مبانی اعتبار امر مختوم، جای تردیدی در خصوص مبنای قاعده منع محاکمه و مجازات مجدد که همانا حفظ حقوق متهم هم‌سو با رویکردهای حقوق بشری است، وجود ندارد. به‌موجب این قاعده هیچ‌کس را نمی‌توان برای ارتکاب یک جرم که به صدور حکم قطعی اعم از محکومیت یا براءت منجر شده است، مجدداً تحت تعقیب و محاکمه قرار داد. با این توضیح مفهوم فراملی قاعده ممنوعیت محاکمه و مجازات مجدد نیز عبارت است از جلوگیری از تعقیب، محاکمه و کیفر متهم در دادگاه‌های کشورهای مختلف به لحاظ ارتکاب رفتار مجرمانه واحد یا به تعبیر دیگر یک عنوان مجرمانه خاص. برقراری تجدید نظر به‌عنوان اصل، در همین جهت است؛ اما این امر نباید به‌گونه‌ای باشد که فصل خصومت را غیر ممکن نموده و رأی قاضی را به صورت یک «پیش‌نویس» درآورده که همواره از طرق مختلف ممکن است مورد حک و اصلاح قرار گیرد. سؤال مقاله حاضر بدین شکل قابل طرح است که

۵. بحث

مخصوص رأیی است که از راه‌های عادی قابل شکایت نباشد (امیریان فارسانی و همکاران، ۱۳۹۹، ۴۱).

لنگرودی نیز در کتاب ترمینولوژی حقوق در تعریف رأی قطعی آن را رأیی می‌داند که قابلیت اجرایی داشته باشد (آتشی، ۱۴۰۰، ۸۳). تعریف مذکور نیز مثل تعریف قبل از مصادیق تعریف به نتیجه است، یعنی اثر و نتیجه رأی قطعی را در تعریف آن ذکر می‌کنند. در همین خصوص برخی دو اثر مهم و اصلی رای قطعی را ذکر می‌کنند که ممیز آن از سایر آرا و تصمیمات قضایی محاکم است: (۱) رأی قطعی اعتبار امر مختومه دارد. (۲) رای قطعی لازم الاجرا است. یعنی توسط دستگاه قضایی قدرت اجرایی دارد (نهرینی، ۱۳۹۰، ۵۲).

با بررسی تعاریف ارائه شده که در حقیقت کامل‌ترین و مبنایی‌ترین آن‌ها در توصیف رأی قطعی می‌باشد، آنچه به ذهن می‌رسد، این است که از دیدگاه دکترین حقوقی رأی قطعی به آن دسته از آرای محاکم گفته می‌شود که به واسطه طی مراحل مختلف رسیدگی بدوی و تجدید نظر قابلیت طرح و اعتراض مجدد را از طریق عادی نداشته باشند که این رأی می‌تواند از بدو صدور قطعی باشد و یا به لحاظ عدم اعتراض در مهلت قانونی قطعی گردیده باشد و یا آنکه پس از طی مرحله تجدید نظر قطعی گردد که به رأی نخست، رأی قطعی و رای دوم را قطعیت یافته می‌گویند؛ ولی از حیث آثار و نتیجه یکسان بوده که در ضمن یافتن اعتبار امر مختومه دارای قدرت اجرایی هستند (مرادی، ۱۳۹۶، ۱۰۹). با رویکردی دیگر، رأی که در زمان صدور ذاتاً غیر قابل تجدید نظر باشد یا پس از تجدید نظر قطعی شده و یا پس از گذشت مهلت تجدید نظر قطعی شده و یا طرفین حق تجدید

در تعریفی، حکم قطعی حکمی دانسته شده که جز از طریق اعاده دادرسی قابل شکایت نباشد (احمدی و همکاران، ۱۳۹۵، ۶۷). تعریف فوق بر این پایه استوار است که بر مبنای اصول بنیادین دادرسی، اعتراض به احکام مهلت دارد و چنانچه در مهلت قانونی اعتراض به حکم نشود یا پس از طرح اعتراض و رسیدگی مجدد حکم اولیه نقض و حکم جدید صادر گردد یا اینکه حکم بدوی تأیید گردد حکم قطعیت می‌یابد. بنابراین با توجه به تعریف فوق، احکام زیر قطعی اند (۱): احکامی که طبق قانون قابل واخواهی، پژوهش خواهی و یا فرجام خواهی نباشند. (۲) احکامی که در دیوان عالی کشور ابرام شده باشند. (۳) احکامی که فرجام خواهی از آن‌ها رد شده باشد. (۴) احکام غیابی که ابلاغ واقعی شده و حسب مورد تقاضای واخواهی، پژوهش خواهی و یا فرجام خواهی از آن‌ها نشده باشد. (۵) احکامی که مهلت پژوهش خواهی یا فرجام خواهی از آن‌ها منقضی شده باشد (غفاری و همکاران، ۱۳۹۹، ۲۴۳).

در تعریفی دیگر رأی قطعی تصمیمی دانسته شده است که «به سبب گذشتن مهلت تجدید نظر یا تأیید در آن مرحله، قابل اجرا باشد» (رستمی و همکاران، ۱۴۰۱، ۱۹۹). مطابق ماده ۳۳۰ قانون آئین دادرسی مدنی: «آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است؛ مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدید نظر باشد». تعریف مذکور نوعی تعریف به نتیجه است و ایشان برای تعریف به اثر و نتیجه رأی قطعی که همان قابلیت اجرا است اشاره دارند و از نقطه نظر ایشان قطعیت

مستفاد می‌گردد که رأی قطعی رأیی است که کلیه مراحل دادرسی را سپری نموده و اعتبار امر مختومه یا قضیه محکوم بها را یافته باشد. رأی قطعی اعم است از آنکه از اول غیر قابل تجدید نظر بوده یا آنکه قابل تجدید نظر بوده و در آن مرجع تأیید شده باشد و یا با انقضای مدت تجدید نظرخواهی یا اسقاط حق تجدید نظر قطعیت یافته باشد (حیاتی، ۱۳۹۷، ۲۹۸).

۵-۱. اصل قطعیت رأی در حقوق ایران

در قانون آیین دادرسی مدنی سابق با توجه به مواد ۷ و ۴۷۵ اصل بر عدم قطعیت احکام دادگاهها بود و در برخی موارد قید استثنا به کار برده می‌شد؛ ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جهت همگام کردن حکومت با قواعد شرع مقدس اسلام اقدامات گسترده‌ای صورت گرفت که از جمله این اقدامات ایجاد تحول در نظام قضایی کشور بود که علاوه بر تغییرات در قوانین ماهوی؛ قوانین مربوط به شکل دادرسی نیز دچار تحول شد؛ ولی از آنجاکه دست اندر کاران این امر سعی داشتند که بدون استفاده از تجارب کشورهای دیگر به خصوص کشورهای غربی صرفاً بر اساس فتاوی معتبر فقهی به نظام قضایی کشور سامان بخشند طبیعتاً به‌عنوان اولین تجربه در عمل مشکلات عدیده‌ای به وجود آمد. در این رابطه باید گفت به جهت اختلافی که در خصوص قطعیت یا عدم قطعیت آرا بین فقها و حقوق دانان بوده در سال ۱۳۶۲ شورای عالی قضایی بر اساس یک استفساریه از شورای نگهبان در خصوص نسخ قوانین مبهم از جمله ماده ۱۲ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸ شورای انقلاب، دادگاه تجدید نظر را به جهت غیر شرعی بودن و طبق اصل ۴ قانون اساسی منحل

نظرخواهی را از خود سلب کرده باشند قطعی محسوب می‌شود (نهرینی، ۱۳۸۹، ۱۴۷). هرچند قطعی بودن رأی در کتب حقوقی مورد تعریف قرار گرفته است، اما در هیچ یک از قوانین رأی قطعی تعریف نشده و تنها در آنها به احصای آرای قطعی و غیر قطعی و قابل پژوهش یا تجدید نظر و فرجام پرداخته شده است.

نه تنها در قانون ۱۳۷۹، بلکه حتی در قانون تجدید نظر آرای دادگاهها مصوب ۱۳۷۲ نیز حکم قطعی تعریف نشده و صرفاً در مواد ۹ و ۸ آن اشاره به قابل تجدید نظر بودن دسته‌ای از احکام در دادگاههای تجدید نظر و دیوان عالی کشور نموده است، ضمن آنکه تجدید نظرخواهی در صورت اشتباه قاضی را هم مقید به مهلت خاصی ننموده است که البته ماده مذکور طبق اصلاحات به عمل آمده در سال ۱۳۸۱ حذف گردید (هاشمی باجگانی و همکاران، ۱۴۰۰، ۱۱۱). به هر حال از آنجایی که قانون سال ۱۳۷۲ دارای نواقصی بود، هیئت عمومی دیوان عالی کشور در سال ۱۳۷۲ به موجب رأی وحدت رویه شماره ۵۳۸ مقرر داشت: «حکم قطعی مذکور در ماده ۲۵ قانون اصلاح از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ که در جرایم تعزیری غیر قابل گذشت صادر می‌شود اعم از حکمی است که دادگاه نخستین به صورت غیر قابل تجدید نظر صادر کند و یا قابل تجدید نظر بوده و پس از رسیدگی در تجدید نظر اعتبار و قطعیت پیدا نموده باشد (میرهاشمی و همکاران، ۱۳۹۸، ۱۸۹). بدین ترتیب رأی مذکور بین مفهوم قطعی و غیر قطعی به مفهوم قابل تجدید نظر و غیر قابل تجدید نظر ملازمه برقرار کرده است. بدین ترتیب از مجموع قوانین و مقررات مراجع معتبر قضایی این‌گونه

پیاده کردن و به اجرا درآوردن امور بر مبنای موازین اسلامی، گاه اختلاف‌نظرها و دشواری‌هایی در مورد تشخیص معیار اسلامی به‌وجود آمد، و طبیعتاً این مسئله در قوانین مربوط به دادگستری، چه قوانین ماهوی و چه قوانین شکلی و مربوط به اداره دادگاه‌ها و دادرسی‌ها، نمود بیشتری پیدا کرد و اختلاف نظرها در تبیین و تشخیص موازین اسلامی به‌خصوص با توجه به تحول زمان و حدوث مقتضیات و مسائل جدید بروز کرد» (مطلبی و همکاران، ۱۴۰۱، ۲۸۵).

«صرف نظر از اختلافی که بین متشرعین و متجددین وجود داشت و دسته اخیر اصولاً اجرای مقررات اسلامی را در زمان حاضر عملی و مفید نمی‌دانستند، بین خود متشرعین نیز در تبیین برخی موازین اسلامی و تطبیق قوانین بر آنها گاه وحدت‌نظر وجود نداشت و احیاناً گذشت زمان هم در تغییر نظر و رویه موثر بوده و موجب تغییر و اصلاح قوانین از این حیث شد» (قلی‌زاده منقوطای، ۱۴۰۱، ۲۷۶).

«متأسفانه در تدوین و تصویب قوانین و هماهنگ نمودن آن‌ها با موازین اسلامی، مطالعه و کنکاش لازم به‌خصوص در جهت درک مبانی اسلامی به‌عمل نیامده بود و این امر گاه منجر به تصویب قوانینی شد که در عمل موفق نبوده و نتوانسته نیاز جامعه را تامین کند و چون به‌عنوان قانون منطبق بر موازین اسلامی عنوان شده چهره ناموفقی از احکام اجتماعی اسلامی را نشان داده است و در برخی مواقع هم با توجیه ضرورت، قوانین و مقررات آن‌گونه که به‌زعم تدوین‌کنندگان نیازها را برطرف نماید، تصویب شد و ظاهر شرعی آن به اصطلاح حفظ شد» (شرح شریفی و همکاران، ۱۴۰۱، ۹۰). «برخی از قوانین در این گیر و دار شرعی بودن از یک سو و بر آوردن نیازهای

نمود؛ ولی به‌علت اعتراض شورای نگهبان، شورای عالی قضایی اعتراض به رأی را تحت شرایطی مجدداً به رسمیت شناخت و اصلاحیه صادر کرد. با وجود این به جهت باقی بودن اختلافات در خصوص قابلیت اعتراض آرای حقوقی، بالاخره با تصویب قانون آئین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۷۹، قانون‌گذار با توجه به مواد ۷ و ۳۳۰ تا حدود زیادی به مقررات قانون آئین دادرسی مدنی سابق بازگشت و رسیدگی دو درجه‌ای را پذیرفت و هرچند در نحوه نگارش قانون اصل را بر قطعیت احکام گذاشت؛ ولی استثنائات این اصل به حدی است که باید گفت در قانون ذکرشده اصل بر عدم قطعیت تجدید نظر در آرا است. در حقوق ایران، اصل قطعیت رأی در پرتو اصل تجدید نظرخواهی، اعتراض و اعاده دادرسی قابل بررسی است.

۵-۱-۱. تجدید نظرخواهی

در نظام قضایی ایران پیش از مشروطیت، حقی به نام پژوهش و تجدید نظر از حکم صادره، وجود نداشت (جعفرزاده و همکاران، ۱۳۹۷، ۵۸). این حق، نخستین بار در اصل ۸۶ متمم قانون اساسی در سال ۱۳۲۴ قمری به رسمیت شناخته شد و دادگاه‌های استیناف برای اجرای این حق تأسیس گردیدند. اصل مزبور مقرر می‌کرد؛ «در هر کرسی ایالتی، یک محکمه استیناف برای امور عدلیه مقرر خواهد شد. به ترتیبی که در قوانین عدلیه مطرح است».

«پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران دستگاه‌های مدیریت نظام، سریعاً دست‌اندرکار تهیه و تنظیم قوانین جدید و برقراری تشکیلات و نهادها بر اساس موازین اسلامی شدند. کلیت موضوع، کمتر مورد بحث و اختلاف نظر بود؛ ولی هنگام عمل و

نظرخواهی پدید آمد و به تدریج با وضع قوانین مختلف و در کنار آن حفظ ظواهر و مبنای شرعی قوانین این اصلاحات بیشتر گردید و سرانجام پس از اصلاحات گوناگون و سیر تکاملی که قانون‌گذار در این زمینه پیمود، آخرین قانون مربوط به تجدید نظر در قانون مصوب ۱۳۹۲ اصلاحی در سال ۱۳۹۴ پیش‌بینی شد (شکوهی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۷، ۳۹۹).

از این وضعیت در روند شکل‌گیری تجدیدنظر می‌توان این موضوع را بیان کرد که در تنظیم و تصویب و اصلاح قوانین مخصوصاً آن‌ها که به بنیان عدالت مربوط می‌شود و تأثیر عمیق بر نحوه اجرای عدالت و احقاق حقوق مردم دارد، باید دقت بیشتر نمود و همه‌جانبه‌نگر بود و خیلی سریع و نسجیده به‌طور مطلق چیزی را اسلامی و یا غیر اسلامی قلمداد نکرد (وظیفه‌رئی، ۱۳۹۷، ۱۱۹).

در ماده ۳۳۰ قانون آئین دادرسی مدنی قانون‌گذار در مورد آرای قابل تجدید نظر مقرر داشته است که: «آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور حقوقی قطعی است؛ مگر در مواردی که طبق قانون قابل درخواست تجدید نظر باشد» که در خصوص صدر این ماده لازم به ذکر است که در صدر این ماده اولاً بین قطعیت با تجدید نظر ملازمه ایجاد نموده است. به عبارت دیگر این دو مفهوم را در هم ادغام و تعریف حکم قطعی را با حکم قابل تجدید نظر مرتبط دانسته است؛ حال آنکه قاعداً بین این دو اصطلاح عموم و خصوص من وجه حاکم است نه ترادف. ثانیاً در این ماده آورده است آرای قطعی، در صورتی که حکم می‌تواند قطعی و غیر قطعی شناخته شود و قرار قابل تقسیم به قطعی و غیر

جامعه از سوی دیگر و اختلاف نظر فقیهان و دست‌اندرکاران تدوین قوانین و اسلامی کردن آن‌ها سرگذشت جالبی داشتند و فراز و نشیب‌های مختلفی را پیمودند و هنوز یک روال منسجم و صحیح و منطقی پیدا نکردند (کاظمی، ۱۳۹۶، ۱۳). «آگاهی از سرگذشت این قوانین و روندهای مختلفی که داشتند از این رو می‌تواند مفید باشد که از یک‌سو نیاز متحول جامعه و ناکافی بودن قوانین مصوب و جامع نبودن آن‌ها را نشان می‌دهد و از سوی دیگر تلاش متولیان قانون‌گذاری برای حفظ مشروعیت قوانین و در عین حال اختلاف نظر آن‌ها در معیارهای شرعی بودن و تغییر آرام برداشت‌ها و تلقی‌ها از موازین شرعی و فقهی در طول مدت کوتاه را ارائه می‌دهد و در عین حال، این نتیجه سودمند را می‌تواند در پی داشته باشد، که در تدوین قوانین مخصوصاً با عنوان منطبق بودن آن‌ها بر موازین اسلامی و شرعی باید احساس مسئولیت بیشتری کرد و همه‌جانبه‌نگر بود و با بینش جدید و نگرشی جامع الاطراف و در نظر گرفتن مقتضیات و نیازهای واقعی جامعه و در پیش گرفتن شیوه اجتهادی در استخراج احکام اسلام و یا انطباق قوانین، قوانین و مقررات را تنظیم و تصویب کرد و به مرحله اجرا درآورد» (آزادفر و همکاران، ۱۳۹۶، ۶۸).

با بیان سیر تاریخی قانون‌گذاری در امر تجدید نظر می‌توان نتیجه گرفت که ابتدا اصل مشروعیت تجدید نظرخواهی و رسیدگی تجدید نظر نسبت به حکم دادگاه با ایراد خلاف شرع بودن آن منسوخ گردید و سپس به حکم ضرورت و تجربه حاصله از آن نوع برداشت با استفاده از برخی عناوین فقهی و تجربیات دیگر کشورها و عرف موجود اصلاحاتی در تجدید

قانون تعیین گردیده صورت گرفته و نیز پیوست نمودن جهت اعاده دادرسی به دادخواست از جمله شرایط اعاده دادرسی است (جنیدی، ۱۳۸۷، ۷۳).

در پی تصویب ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ شیوه‌ای دیگر از اعاده دادرسی تجویز شد. بر این اساس: «در صورتی که رئیس قوه قضائیه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضایی را خلاف شرع بین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضائیه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً بر خلاف شرع بین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند». «تبصره ۱- آرای قطعی مراجع قضایی (اعم از حقوقی و کیفری) شامل احکام و قرارهای دیوان عالی کشور، سازمان قضایی نیروهای مسلح، دادگاه‌های تجدیدنظر و بدوی، دادسراها و شوراهای حل اختلاف می‌باشند». «تبصره ۲- آرای شعب دیوان عالی کشور در باب تجویز اعاده دادرسی و نیز دستورهای موقت دادگاه‌ها، اگر توسط رئیس قوه قضائیه خلاف شرع بین تشخیص داده شود، مشمول احکام این ماده خواهد بود». «تبصره ۳- در صورتی که رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در انجام وظایف قانونی خود، رأی قطعی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف شرع بین تشخیص دهند، می‌توانند با ذکر مستندات از رئیس قوه قضائیه درخواست تجویز اعاده دادرسی نمایند. مفاد این تبصره فقط برای یک بار قابل اعمال است؛

قطعی نیست؛ زیرا قرار ملازمه با رسیدگی در ماهیت دعوا ندارد. ثالثاً صدر ماده مزبور دلالت بر پذیرش اصل قطعیت آرا احکام دارد و قابلیت تجدید نظر استثنا است.

۵-۱-۲. اعاده دادرسی

از دیگر طرق شکایت و اعتراض نسبت به آرای قطعیت یافته، اعاده دادرسی است. اعاده دادرسی در لغت به معنای برگشت دادن دادرسی است. از لحاظ حقوقی نیز همین معنا قابل پذیرش است. بدین معنا که نتیجه اعاده، تجدید رسیدگی به موضوعی است که سابقاً مورد رسیدگی ماهوی قرار گرفته است. به عبارتی نتیجه اعاده دادرسی می‌تواند ابطال رأی صادره و رسیدگی مجدد به موضوع و ماهیت اختلاف باشد. بنابراین می‌توان گفت دادگاهی که در پی ابطال رأی، مجدداً اقدام به رسیدگی می‌کند، باید رسیدگی ماهوی نماید (مهرآوران و همکاران، ۱۳۹۴، ۱۱۷).

اعاده دادرسی بر دو قسم است: اعاده دادرسی از طریق اصحاب دعوی (موضوع قانون آیین دادرسی مدنی) و اعاده دادرسی از طریق رئیس قوه قضائیه (موضوع ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری ۱۳۹۲).

اعاده دادرسی از طرق استثنایی شکایت از آرا می‌باشد که ویژه احکام بوده و رسیدگی مجدد به دعوا را نزد مرجع صادرکننده حکم مورد درخواست اعاده دادرسی امکان پذیر می‌نماید. به منظور امکان اعاده دادرسی لازم است شرایط ذیل محقق باشد: اولاً اعاده دادرسی تنها نسبت به احکام قطعیت یافته صورت می‌گیرد. ثانیاً جهات اعاده دادرسی وجود داشته باشد. ثالثاً ارائه درخواست توسط اشخاصی که توسط

مگر اینکه خلاف شرع بین آن به جهت دیگری باشد».

این شیوه از اعاده دادرسی با اعاده دادرسی مقرر در قانون آئین دادرسی مدنی از جهات ذیل تفاوت دارد:

۱- اعاده دادرسی مقرر در ماده ۴۷۷ یادشده نسبت به کلیه آرا حتی قرارها و دستور موقت تجویز شده است. درحالی که اعاده دادرسی مقرر در قانون آئین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ مختص احکام قطعیت یافته است. ۲- مرجع رسیدگی به اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ شعبی خاص از دیوان عالی کشور است، در حالی که در اعاده دادرسی موضوع مطالعه همان شعبه صادرکننده حکم قطعی مورد درخواست اعاده رسیدگی مجدد را عهده دار است. ۳- رأیی که در پی اعاده دادرسی مقرر در ماده ۴۷۷ آئین دادرسی کیفری صادر می شود در هر صورت قطعی است، ولی رأیی که در پی اعاده دادرسی مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۹ صادر می گردد بسته به مرجع صادرکننده ممکن است قطعی یا قابل تجدید نظر باشد. ۴- جهت تمسک به اعاده دادرسی موضوع ماده ۴۷۷ صرفاً تشخیص رئیس قوه قضائیه، رئیس دیوان عالی کشور، دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح و یا رئیس کل دادگستری استان در مورد مخالفت رأی با شرع بین است؛ ولی جهات اعاده دادرسی در قانون آئین دادرسی مدنی همان جهات مقرر در ماده ۴۲۶ این قانون است. نکته قابل ذکر اینکه مقصود از مخالفت رأی با شرع بین و تفاوت آن با مخالفت رأی با بین شرع روشن نیست. همچنین در نظام حقوقی ما که هیچ شرطی در خصوص تسلط قضات (از جمله رئیس کل دادگستری استان) بر احکام شرعی مقرر نشده است، چگونه می-

توان انتظار داشت که رأی قاضی مغایر شرع بین نباشد. این در حالی است که به غیر از شورای نگهبان هیچ مرجع دیگری از جمله رئیس قوه قضائیه در خصوص اظهار نظر در مورد مخالفت مقررات کشور با شرع دارای صلاحیت نیستند. ۵- مهم ترین تفاوت اعاده دادرسی فوق العاده (که از ابتکارات ماده ۱۸ قانون موسوم به اعاده دادرسی است و در ماده ۴۷۷ قانون آئین دادرسی کیفری نیز مجدد از همین عنوان استفاده شده) با اعاده دادرسی معمولی این است که جهات اعاده دادرسی معمولی بیشتر جنبه موضوعی دارد تا حکمی؛ درحالی که جهت اعاده دادرسی فوق العاده حکمی محض است و ارتباطی با جنبه های موضوعی ندارد و بهتر بود که برای تسمیظ این شیوه اعتراض از عنوان «فرجام» استفاده می شد که مناسبت با محتوا و هدف شیوه اعتراض داشت و نه «اعاده دادرسی»؛ به ویژه که رسیدگی نهایی نیز پس از تصویب ماده ۴۷۷ مذکور به دیوان عالی کشور محول شده است. به عبارتی مقامات مندرج در این ماده به هیچ عنوان نمی توانند در خصوص مسائل موضوعی پرونده وارد رسیدگی شوند و اموری که دادگاه بدوی و یا تجدیدنظر احراز کرده یا حکم به عدم احراز آن داده است را مورد اظهار نظر ماهوی قرار دهد (کریمی و همکاران، ۱۳۹۵، ج ۳، ۱۱۸).

اعاده دادرسی در بین روش های استثنایی شکایت از آرا از ویژگی منحصر به فردی برخوردار است. در حقیقت این طریق شکایت، موجب می شود که دادرسی منتهی به حکم قطعیت یافته یا قطعی، به درخواست محکوم علیه دوباره نزد همان مرجع صادرکننده حکم مورد رسیدگی قرار گیرد. اعاده دادرسی در نظام حقوقی ایران به صورت دو مرحله ای

صورت گرفته باشد. منظور از کلمه ابتدا در این جا این است که بین معترض ثالث و محکوم له حکم اصلی، قبل از طرح دعوی اعتراض ثالث دعوایی طرح نگردیده تا در جریان رسیدگی به آن معترض ثالث از حکم صادره مطلع شده به آن اعتراض نماید» (بهشتی و همکاران، ۱۳۸۵، ۲۰۷).

«مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض شخص ثالث اصلی مطابق ماده ۴۲۰ آ.د.م دادگاهی است که رأی قطعی معترض عنه را صادر کرده است، لذا دادخواست اعتراض شخص ثالث اصلی، باید به دادگاهی رأی قطعی را صادر نموده، تقدیم شود. بنابراین اگر رأی دادگاه عمومی به صورت قطعی صادر شده باشد یا از رأی تجدید نظرخواهی نشده باشد، اعتراض شخص ثالث باید به دادگاه عمومی تسلیم شود، در غیر این صورت یعنی هرگاه رأی دادگاه عمومی در دادگاه تجدید نظر استان تأیید شده باشد یا آن دادگاه عمومی، خود مبادرت به انشای رأی نموده باشد، مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض شخص ثالث، دادگاه تجدید نظر استان است» (دولاح، ۱۳۸۶، ۱۳۱).

«بنابراین مرجع تقدیم دادخواست اعتراض شخص ثالث اصلی دفتر دادگاه صادرکننده رأی مورد اعتراض است و همین دادگاه هم صلاحیت رسیدگی به اعتراض را دارا می باشد. در عین حال می توان پذیرفت، اعتراض نسبت به آرای که در دیوان عالی کشور تأیید شده باشند، با توجه به ملاک تبصره ذیل ماده ۴۳۴ آ.د.م باید به دفتر دیوان عالی کشور تقدیم شود و دیوان عالی کشور در این صورت دادخواست را به دادگاه صادرکننده رأی تأیید شده ارسال می دارد و همین شعبه از دادگاه هم صلاحیت رسیدگی به

انجام می شود: در مرحله اول نسبت به قبول یا رد درخواست اعاده دادرسی اظهار نظر قضایی صورت می گیرد و در مرحله دوم (در فرض قبول درخواست) نسبت به ماهیت درخواست رسیدگی و حکم مقتضی صادر می گردد.

در نظام قضایی ایران اعاده دادرسی را در ۷ حوزه مختلف می توان بررسی نمود: اعاده دادرسی در امور مدنی، اعاده دادرسی در امور کیفری، اعاده دادرسی ویژه رئیس قوه قضایی، اعاده دادرسی در دیوان عدالت اداری، اعاده دادرسی در دادگاه ویژه روحانیت، اعاده دادرسی در دادگاه نظامی، اعاده دادرسی در داوری.

۵-۱-۳. اعتراض ثالث

اعتراض شخص ثالث یکی از طرق استثنایی شکایت از آرای شمرده می شود که برای اشخاص ثالث زیان دیده پیش بینی شده است.

۵-۱-۳-۱. اعتراض ثالث به رأی

«در مواردی که در دعوایی حکم یا قرار صادر شده و بر اثر آن به حقوق شخص ثالثی خللی وارد آمده و به عبارت ساده تر موجب تحمیل ضرر و زیان به شخص ثالث گردد، شخص ثالث حق دارد که نسبت به آن حکم یا قرار اعتراض کند. هرچند که رأی قطعی به شمار آمده و امکان اعتراض عادی بدان وجود نداشته باشد» (متین دفتری، ۱۳۷۸، ۱۴۸).

«اعتراض شخص ثالث بر دو قسم است؛ اعتراض اصلی و اعتراض طاری (غیراصلی) به موجب بند الف ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی؛ اعتراض اصلی عبارت است از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث

اعتراض و تصمیم‌گیری را دارد» (شمس، ۱۳۸۶، ج ۲، ۵۱۸).

«شیوه رسیدگی دادگاه به اعتراض شخص ثالث در قانون صریحاً پیش‌بینی شده است؛ اما در قسمت اخیر ماده ۴۲۰ آ.د.م ترتیب رسیدگی به دعوی اعتراض ثالث اصلی را مانند دادرسی در مرحله نخستین یا دادگاه‌های عمومی اعلام نمود، حتی اگر اعتراض به دادگاه تجدید نظر استان تقدیم شود. بنابراین دادخواست باید به دستور دادگاه پس از تعیین وقت دادرسی، به معترض علیه ابلاغ و وقت جلسه نیز بر اصحاب دعوی اعتراض، ابلاغ شود تا در وقت مقرر جهت رسیدگی حاضر شوند. این نکته قابل ذکر است که به دلالت ماده ۷ قانون آئین دادرسی مدنی لازمه رسیدگی ماهوی در دادگاه تجدید نظر که در مرحله بالاتر، تلقی می‌گردد، رسیدگی ماهوی در دادگاه بدوی است. حال اگر حکم مورد اعتراض ثالث در دادگاه تجدید نظر صادر شده باشد، همین دادگاه تجدید نظر صلاحیت رسیدگی بدوی به اعتراض ثالث را خواهد داشت و لذا بدون این که به ماهیت دعوی اعتراض شخص ثالث در دادگاه بدوی رسیدگی شده باشد، دادگاه تجدید نظر ابتدائاً به ماهیت آن دعوا رسیدگی خواهد کرد» (دولاح، ۱۳۸۶، ۱۳۰).

برابر بند ب ماده ۴۱۹ قانون آئین دادرسی مدنی اعتراض طاری (غیر اصلی) عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به حکم یا قراردادی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعی خود، در اثنای دادرسی آن رأی را ابراز نموده است.

۵-۱-۳-۲. اعتراض ثالث از عملیات اجرایی

در هر موردی که تصمیم دادگاه منجر به عملیات اجرایی شود می‌توان نسبت به اقدامات انجام شده در صورت تعرض به حقوق شخص ثالث شکایت کرد. بر این اساس نسبت به اقدامات اجرایی ناشی از کلیه آرا لازم‌الاجرا قابلیت شکایت شخص ثالث وجود دارد؛ خواه این رأی قطعی باشد مانند رأیی که به واسطه نصاب خواسته یا سپری شدن طرق عادی شکایت از آرا و خواه به جهت صدور از مرجع قضایی بالاتر وصف قطعیت یافته یا همچون رأی صادره در دعاوی تصرف عدوانی وفق ماده ۱۷۵ قانون آئین دادرسی مدنی قبل از قطعیت قابل اجرا است عملیات اجرایی انجام شود (زاهدیان و همکاران، ۱۴۰۱، ۳۳).

همچنین امکان شکایت نسبت به اقدامات اجرایی رأیی که دستور اجرای موقت آن وفق ماده ۴۱۷ قانون تجارت صادر شده است نیز وجود دارد. حتی اگر این رأی لازم‌الاجرا از نوع قرار باشد؛ مانند قرار تأمین خواسته موضوع ماده ۱۰۸ قانون آئین دادرسی مدنی. صرف نظر از آنکه از دادگاه حقوقی صادر شود یا مرجع قضایی کیفری. مهم آن است که در نتیجه عملیات اجرایی توقیف یا فروش مال تعرضی به حقوق ثالث صورت گیرد.

قلمرو این شکایت با وجود گستردگی جدای از اعتراض شخص ثالث است. در شکایت مذکور دادگاه صالح به رسیدگی متفاوت از دادگاه مورد مراجعه در دعوی اعتراض شخص ثالث است. شیوه دادخواهی شکایت شخص ثالث نیز با وجود وابسته بودن به ابتکار عمل ذی‌نفع و عدم رعایت مهلت و عدم رعایت تشریفات آئین دادرسی مدنی و رسیدگی به دعوی ثالث و طرفین جزء استثنائات اصل قطعیت آرا محسوب شده و موجب می‌گردد هیچ رأیی در هیچ

زمانی از خطر نقض رهایی نیابد(اسماعیلی، ۱۴۰۱، ۷۲).

عموماً هیچ یک از طرق عادی اعتراض در احکام قطعی جاری نمی‌باشد.

طرق استثنایی شکایت از آرا به شیوه‌هایی گفته می‌شود که با ختم امکان تمسک به طرق عادی، به‌طور فوق‌العاده به ذی‌نفع اجازه می‌دهد طی شرایطی خاص و منصوص بازنگری حکمی و یا ماهیتی رأی صادره را حسب مورد از دیوان عالی کشور و یا دادگاه صادرکننده رأی بخواهد. این طرق در حقوق ما به فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث تقسیم می‌شود.

۴-۱-۵. فرجام‌خواهی

فرجام‌خواهی از طرق استثنایی شکایت از آرای دادگاه‌ها حساب می‌آید و در ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی بدین شکل تعریف شده است: «رسیدگی فرجامی عبارت است از تشخیص انطباق یا عدم انطباق رای مورد درخواست فرجامی با موازین شرعی و مقررات قانونی».

همان‌طور که از تعریف ارائه‌شده در قانون مشاهده می‌شود، مرجع فرجام‌خواهی، دیوان عالی کشور است. در فرجام‌خواهی رای تنها از نظر شکلی مورد بررسی می‌شود و در صورت ایراد قانونی رأی، نقض و بدون اینکه وارد ماهیت شود، جهت رسیدگی ماهوی به مرجع تالی برای رسیدگی مجدد ارسال می‌شود.

آرای قابل فرجام مطابق قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ به آرای که از دادگاه‌های بدوی صادر می‌شود و قابل فرجام است و آرای که از دادگاه‌های

تجدید نظر صادر شده و قابل فرجام است تقسیم می‌شود(هاشمی باجگانی و همکاران، ۱۴۰۰، ۱۱۲).

برابر ماده ۳۶۷، اولاً، اصل بر غیر قابل فرجام‌خواهی بودن آرای دادگاه‌های عمومی و انقلاب است. ثانیاً، مهم‌ترین شرط فرجام‌خواهی این است که نسبت به آرای صادره(به غیر از احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر و وقف)، تجدید نظرخواهی نشده باشد. ثالثاً، به جز موارد مربوط به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر، وقف، ثلث، حبس و تولیت که در زمره دعاوی غیرمالی هستند؛ حکم دادگاه بدوی باید مربوط به دعاوی مالی و مبلغ خواسته آن حداقل بیش از بیست میلیون ریال باشد. ضمناً مطابق ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی، برای اینکه آرای ذکر شده قابل فرجام‌خواهی باشد، نباید مشمول یکی از بندها و شرایط مندرج در این ماده باشد. لذا اگرچه حکمی ممکن است از نظر مواد ۳۶۷ و ۳۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی، قابل فرجام‌خواهی تلقی شود؛ ولی در صورتی که آرای مزبور مستند به اقرار یا سوگند قاطع دعوا باشد یا مستند به نظریه کارشناس یا کارشناسانی باشد که طرفین کتباً نظر آن‌ها را قاطع دعوا شناخته باشند یا اینکه طرفین حق فرجام‌خواهی خود را ساقط کرده باشند و همچنین احکامی که به موجب قوانین خاص غیر قابل فرجام‌خواهی باشند یا احکام راجع متفرعات دعوایی که حکم راجع به اصل آن غیر قابل فرجام‌خواهی است، قابل رسیدگی فرجامی نخواهد بود(مهرآوران و همکاران، ۱۴۰۰، ۲۲۸).

گفته شد یکی از شرایط مهم برای قابل فرجام‌خواهی بودن احکام(جز موارد استثنایی)، این است که نسبت به آن حکم تجدید نظرخواهی نشده باشد. عدم

فرجام خواهی کرد، ولی نمی توان آن را رسیدگی سه مرحله‌ای دانست. البته همان‌طور که در قسم اول نیز گفته شد این احکام و قرارهای قابل فرجام خواهی، در صورت وجود یکی از شرایط ماده ۳۶۹ قانون آئین دادرسی مدنی، وصف فرجام خواهی بودن خود را از دست می دهد.

۵-۲. اصل قطعیت رأی در حقوق انگلیس

«در حقوق انگلیس نیز همانند نظام‌های دادرسی بسیاری از کشورها امکان تجدید نظر خواهی نسبت به آراء در نظر گرفته شده است. تجدید نظر عبارت است از درخواست رسیدگی قضایی مجدد به رأی یک دادگاه تالی به وسیله یک دادگاه عالی؛ به عبارت دیگر درخواست نقض، تغییر یا ابطال حکم یا قرار است که به وسیله دادگاه تالی صادر شده از دادگاه عالی تر به جهت اینکه رأی اشتباهاً صادر شده و یا به خاطر حفظ عدالت و قانون» (هالسبریس، ۱۹۸۲، ۱۱۴)، «در حقوق انگلستان دادگاه تجدید نظر تمام اختیارات و صلاحیت دادگاه یا محکمه‌ای که تجدید نظر از آن خواسته شده است را دارد. برای مجلس اعیان البته این مقوله متفاوت و دارای سابقه بیشتری است؛ مجلس اعیان باید نسبت به آنچه حق و مطابق قانون و آداب و رسوم واقعی آن حوزه است، بدون توجه به اینکه آیا موضوع تجدیدنظر خواهی بوده یا خیر تصمیم‌گیری کند» (عزیزی و همکاران، ۱۱، ۱۴۰۰). «چنانچه دادگاه اختیارش تنها محدود به یافته‌های پرونده شده باشد و بر مبنای آن بررسی قضایی را انجام دهد، قدرت دادگاه تجدید نظر تنها نسبت به بررسی حقایق و نه قانون مورد استناد دادگاه بدوی محدود شده است» (یانگ، ۱۹۸۱، ۷۰). «اختیارات دادگاه تجدید نظر بستگی به ماهیت پرونده دارد با

تجدید نظر خواهی ممکن است عمدی باشد یا سهوی. گاهی ممکن است یکی از اصحاب دعوا به جهت پیچیدگی و فنی بودن موضوع دعوا عمداً تصمیم بگیرد که اصلاً تجدید نظر خواهی نکند تا پس از انقضاء مدت تجدید نظر خواهی، نسبت به حکم صادره در دیوان عالی کشور فرجام خواهی کند و به این طریق موضوع دعوا به قضاوت دادرسان و قضات با سابقه و با تجربه دیوان عالی گذاشته شود. در این گونه موارد، عدم تجدید نظر خواهی در واقع یک نوع تاکتیک دفاعی است. اما در مواردی نیز ممکن است تجدید نظر خواهی سهوی باشد. به این معنی که به دلیل ابلاغ قانونی دادنامه و عدم اطلاع از مفاد رأی و یا به دلیل مشکلاتی که وجود داشته، محکوم علیه نتوانسته است در مهلت قانونی تجدید نظر خواهی نماید. در این صورت، محکوم علیه می تواند در مهلت فرجام خواهی، نسبت به رأی قابل فرجام، دادخواست فرجام خواهی تقدیم نماید.

برخی از آرا هم قابل تجدید نظر خواهی اند و هم قابل فرجام خواهی؛ به عبارت دیگر، رسیدگی به بعضی از دعاوی از طریق عادی سه مرحله‌ای (بدوی- تجدیدنظر- فرجام) است. این موارد مطابق ماده ۳۶۸ قانون آئین دادرسی مدنی عبارت‌اند از؛ احکام راجع به اصل نکاح و فسخ آن، طلاق، نسب، حجر و وقف و قرارهای سقوط دعوا یا عدم اهلیت یکی از طرفین دعوا مشروط بر اینکه قرارهای مزبور مربوط به موضوعی باشند که حکم راجع به اصل آن‌ها قابل فرجام خواهی باشد (مرادی، ۱۳۹۶، ۱۱۰).

نسبت به قرار رد یا ابطال دادخواست که از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد نیز مشروط به اینکه حکم راجع به اصل آنها قابل فرجام خواهی باشند می توان

های کیفری (که تقریباً، اصول و قواعد حاکم بر آنها مشابه طرق یاد شده در حقوق ایران می‌باشد) صورت می‌گیرد، حقوق‌دانان انگلیسی از استعمال واژه تجدید نظر برای طرق مزبور کراهت داشته و بر این اعتقادند که این دو، از انواع تجدید نظر در معنای خاص و واقعی کلمه نمی‌باشند. در حقوق انگلیس نیز دادستان کل می‌تواند از حکم صادره، به لحاظ حسن اجرای قوانین و احترام به آن، بدون اینکه حقوق مکتسبه محکوم علیه به مخاطره افتد اعتراض نماید. بنابراین، نظر به بررسی‌های انجام گرفته، پیشنهاد می‌گردد مقنن با اصلاح ماده مزبور و اضافه نمودن عبارت به سود متهم همچون قوانین قبلی، به برداشت‌ها و اظهار نظرهای مختلف در این خصوص خاتمه دهد.

یکی از تفاوت‌های مهم حقوق کیفری انگلیس و ایران، در زمینه تجدید نظر احکام و رأی قطعی، مربوط به اثر تعلیقی تجدید نظر می‌باشد. توضیح آنکه، در حقوق ایران تجدید نظر از احکام واحد اثر تعلیقی است.

بدین معنا که، اولاً تا انقضای مهلت تجدید نظر، رأی قابل تجدید نظر قابلیت اجرا ندارند و ثانیاً در صورتی که نسبت به رأی صادره، تجدید نظرخواهی گردد تا روشن نشدن نتیجه رسیدگی تجدید نظر، نباید دستور اجرای رأی را صادر نمود. این در حالی است که سیستم عدالت کیفری انگلیس، عنایت چندانی به اصل مزبور نداشته و به محض اینکه رسیدگی بدوی خاتمه یافت و حکم مقتضی صادر گردید، این حکم قابلیت اجرا پیدا خواهد کرد.

یکی دیگر از تفاوت‌های محسوس و چشمگیر حقوق ایران و انگلیس، در خصوص تجدید نظرخواهی مدعی

این وجود در پرونده‌های معمولی مدنی و تحت آنچه در ادامه به آن خواهیم پرداخت این سخن صحیح است که عنوان شود تجدید نظرخواهی، محدود به بررسی تصمیم قضایی در یک مرحله‌ای ابتدایی نیست؛ بلکه دادگاه تجدید نظر تصمیم قضایی را در کلیت آن می‌گیرد؛ مگر اینکه تجدید نظرخواهی تنها نسبت به قسمتی از رأی اقامه شده باشد و دادگاه تجدید نظر باید تصمیم خودش را صادر کند؛ حتی اگر در نتیجه آن چیزی بیشتر از نقض رأی تجدید نظر خواسته نباشد» (بیلی، ۲۰۱۰، ۳۰۱). به‌طور کلی دادگاه تجدید نظر، زمانی اجازه تجدید نظرخواهی را می‌دهد که برخی ادله متقاعدکننده وجود داشته یا چشم‌انداز واقعی تجدید نظرخواهی را موفقیت‌آمیز ارزیابی کند تا بتواند استماع تجدید نظرخواهی را توجیه کند. وجود استثنا بر اصل قطعی بودن آرا در حقوق انگلیس پذیرفته شده و دادگاه تجدید نظر در صورت وجود دلیل جدید در این مرحله به تقاضای تجدید نظرخواهی توجه می‌کند. دلیل جدید دلیلی است که امکان تحصیل آن در مرحله بدوی با یک تلاش معقول وجود نداشته و تاثیر مهمی در نتیجه پرونده داشته باشد. انکار نشدنی بودن دلیل و واجد اعتبار ظاهری جزء شرایط دلیلی است که می‌توان به‌موجب آن تجدید نظرخواهی نمود. این موضوع در حقوق ایران به-عنوان جهتی برای اعاده دادرسی (طریقه فوق‌العاده اعتراض به رأی) چاره‌اندیشی شده است.

۶. نتیجه

از منظر مطالعات تطبیقی، در حقوق انگلیس نیز، مواردی که اعتراض به حکم توسط دادستان کل یا از طریق ارجاع پرونده توسط کمیسیون بررسی پرونده-

کلیه نویسندگان به صورت برابر در تهیه و تدوین پژوهش حاضر مشارکت داشته‌اند.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

خصوصی می‌باشد. توضیح آنکه، در حقوق انگلیس، مدعی خصوصی حق هیچ دخالتی در دعوی کیفری را نداشته و ندارد. بلکه صرفاً می‌تواند دعوی ضرر و زیان ناشی از جرم خود را در دادگاه کیفری مطرح نماید. این در حالی است که حقوق ایران با به رسمیت شناختن مدعی خصوصی به‌عنوان یکی از اصحاب دعوی کیفری، نه‌تنها حق تجدید نظر از حکم برائت را برای وی قائل گردیده است؛ بلکه تا آنجا پیش رفته است که حتی، مدعی خصوصی می‌تواند نسبت به حکم راجع به مجازات صادره و میزان و کمیت آن نیز اعتراض نماید.

هم‌چنین یکی از تفاوت‌های بارزی که میان حقوق انگلیس و ایران، در زمینه تجدید نظر احکام کیفری و اصل قطعیت رأی قابل ذکر است، مربوط به تجدید نظرخواهی دادستان می‌گردد. توضیح آنکه در حقوق انگلیس، دادستان فاقد حق تجدید نظر از حکم صادره می‌باشد. دلیل این امر آن است که در این کشور، دادستان جزو قوه مجریه و نماینده دولت محسوب می‌گردد. لذا اعتقاد بر این است که تجویز حق تجدید نظر برای مقام مزبور از یک سو موجب خواهد گشت تا دولت (از طریق دادستان) از اختیارات خود سوءاستفاده نماید و از سوی دیگر منجر به محاکمه مضاعف خواهد گشت. البته باید متذکر گردید اگر چه دادستان حق اعتراض به حکم را ندارد. ولی چنانچه حکم صادره دائر بر برائت متهم بوده و یا مجازات تعیین شده بر خلاف قانون صادر گردد و بیش از اندازه خفیف باشد، دادستان کل حق اعتراض به حکم موصوف را خواهد داشت.

۷. سهم نویسندگان

منابع

فارسی

قضات»، نشریه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، شماره پنجاه وسوم، ۱۳۹۷.

- جنیدی، لعیا، «دادگاه صلاحیت‌دار جهت ابطال رأی داور در داوری‌های بین‌المللی»، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، شماره ۲، ۱۳۸۷.

- حیاتی، علی عباس، «تحلیل نقادانه جهات اعاده دادرسی در قانون آئین دادرسی مدنی ایران با مطالعه تطبیقی در حقوق فرانسه»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، شماره ۵۷، ۱۳۹۷.

- دولاح، عبدالصمد، اعتراض شخص ثالث در دادرسی مدنی، چاپ اول، تهران، انتشارات نشر دادگستر، ۱۳۸۶.

- رستمی، مرتضی و همکاران، «فرایندها و چالش‌های اجرای رأی مراجع حل اختلاف کار در نظام قضایی ایران»، نشریه حقوقی دادگستری، شماره ۱۹، ۱۴۰۱.

- زاهدیان، مجتبی؛ بزمی میوان، احسان، «تأملی بر آثار اعتراض به رأی داوری‌های خارجی و بین‌المللی و موارد ابطال آن در نظام حقوقی ایران و اسناد بین‌المللی»، فصلنامه تحقیقات حقوق خصوصی و کیفری، شماره ۵۳، ۱۴۰۱.

- شرح شریفی، مهرنگ؛ رضائی‌زاده، محمدجواد؛ شعبان‌نیا منصور، مهدی، «دادرسی منصفانه در کمیسیون ماده صد قانون شهرداری»، فصلنامه مطالعات فقه اقتصادی، شماره ۳، ۱۴۰۱.

- شکوهی‌زاده، رضا؛ عربیان، اصغر، «دعاوی طاری در مرحله تجدید نظر»، نشریه حقوق خصوصی (دانشگاه تهران)، شماره ۳۳، ۱۳۹۷.

- آتشی، علی، «نقد رویه رسیدگی به رأی قطعی خلاف بین قانون و شرع در دیوان عدالت اداری»، فصلنامه دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، شماره ۳۶، ۱۴۰۰.

- احمدی، محمدعارف؛ خالقی، علی، «قاعده منع محاکمه مجدد در نظام حقوقی افغانستان، اسناد بین‌المللی حقوق بشر و فقه حنفی»، فصلنامه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، شماره ۶، ۱۳۹۵.

- آزادفر، محمدصادق؛ خسروآبادی، امیرحسین؛ دهقان کوزه تیراکی، امیررضا، «تحلیل حقوقی اعاده دادرسی از رأی شعب سازمان تعزیرات حکومتی در خصوص قاچاق»، نشریه کارآگاه، شماره ۴۱، ۱۳۹۶.

- اسماعیلی، حسین، «تحلیل توان و جایگاه قانونی داور در دفاع از درستی رأی داوری (توجیه و نقد رأی شعبه ۳۷ دادگاه تجدید نظر استان تهران)»، نشریه نقد و تحلیل رأی قضایی، شماره ۲، ۱۴۰۱.

- امیریان فارسانی، امین؛ جزایری، سید عباس؛ حیدری، فاطمه، «آئین دادرسی نهادهای مخفف در حقوق کیفری ایران، نشریه قانون یار، شماره ۱۳، ۱۳۹۹.

- بهشتی، محمدجواد؛ مردانی، نادر، آئین دادرسی مدنی، چاپ اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۵.

- جعفرزاده، جعفر؛ جعفری هرنندی، محمد؛ فرحزادی، رحمت، «مبانی فقهی تجدید نظرخواهی رأی

- شمس، عبدالله، آئین دادرسی مدنی، جلد اول و دوم، چاپ هشتم، تهران، انتشارات دراک، ۱۳۸۶.
- عزیزی، علیرضا؛ مهدوی ثابت، محمدعلی، «اطلاع-رسانی جریان دادرسی کیفری در ایران و انگلستان (آزادی یا محدودیت رسانه (با بررسی کیس تالیدومید)»، نشریه پژوهش‌های حقوق جزا و جرم-شناسی، شماره ۱۸، ۱۴۰۰.
- غفاری فارسانی، بهنام؛ شاهچراغ، سیدحمید، «مفهوم قطعیت آرا و اثر آن بر مرور زمان احکام غیابی کیفری»، نشریه حقوقی دادگستری، شماره ۱۱۲، ۱۳۹۹.
- قلی‌زاده منقوطای، احد، «تحلیل چگونگی و آثار صدور قرار سقوط دعوا بعد از نقض حکم بدوی در مرحله تجدید نظر (کشف کارکردهای متفاوت استرداد دعوا)»، نشریه پژوهش‌های تطبیقی حقوق اسلام و غرب، شماره ۳۲، ۱۴۰۱.
- کاظمی، سید سجاد، «صدور قرار اناطه در پرونده کیفری با موضوع انتقال مال غیر»، نشریه حقوق کیفری، شماره ۳، ۱۳۹۶.
- کریمی، عباس؛ پرتو، حمیدرضا، آئین دادرسی مدنی، جلد اول و دوم، چاپ ششم، تهران، انتشارات دادگستر، ۱۳۹۵.
- متین دفتری، احمد، آئین دادرسی مدنی و بازرگانی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۷۸.
- مرادی، فرهاد، «تجدید نظرخواهی فوق‌العاده از آرا (بررسی سیر قانون‌گذاری پس از انقلاب با نگرش بر فقه)»، پژوهش‌نامه حقوق خصوصی عدالت، شماره ۸، ۱۳۹۶.
- مطلبی، مجید؛ قاسمی، قاسم؛ نوروزی، نادر؛ میرزاجانی، حمیدرضا، «بررسی رویکرد افتراقی قانون‌گذار در تجدید نظر از آرا (الزامات فقهی یا تسریع فرایند کیفری)»، نشریه پژوهش‌های حقوقی، شماره ۵۰، ۱۴۰۱.
- مهرآوران، عسگر؛ نیکنام، حجت؛ فرجی، منصور، «اعتراض به آرای داور»، فصلنامه مطالعات حقوق شهروندی، شماره ۱۸، ۱۴۰۰.
- مهرآوران، عسگر؛ فرجی، منصور؛ نیکنام، حجت، «اعتراض به آراء داور»، نشریه حقوق ملل، شماره ۱۹، ۱۳۹۴.
- میرهاشمی، لطف‌اله؛ شادمان فر، محمدرضا؛ یوسف-زاده، علی؛ حیدری، مسعود، «طرق فوق‌العاده اعتراض به آرای کیفری در حقوق ایران و مقایسه آن با حقوق کامن‌لا»، فصلنامه تحقیقات حقوقی تطبیقی ایران و بین‌الملل، شماره ۴۶، ۱۳۹۸.
- نهرینی، فریدون، «تشخیص رئیس قوه قضائیه به-عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی (قسمت اول)»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۵۲، ۱۳۸۹.
- نهرینی، فریدون، «تشخیص رئیس قوه قضائیه به-عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی (قسمت دوم)»، فصلنامه تحقیقات حقوقی، شماره ۵۳، ۱۳۹۰.
- هاشمی باجگانی، سیدجعفر؛ مجاهد، افشین، «آثار و جهات تجدید نظرخواهی (پژوهش خواهی) از منظر فقه امامیه (حقوق ایران و حقوق فرانسه)»، نشریه تمدن حقوقی، شماره ۸، ۱۴۰۰.

- هاشمی باجگانی، سیدجعفر؛ بوربور، محمدرضا، «آثار و شرایط اعاده دادرسی در حقوق ایران و فرانسه»، نشریه تمدن حقوقی، شماره ۹، ۱۴۰۰.

- وظیفه رضائی، شهرام، «مطالعه تطبیقی حل و فصل اختلافات در سازمان تجارت جهانی و ایکسید»، نشریه فقه- حقوق و علوم جزا، شماره ۸، ۱۳۹۷.

لاتین

- Bailey, S.h, Legislation(the contempt of court Act 1981), journal The modern law review ,No.45,2010.

- Halsburys, Law of England, Forth edition, London, Publishers sweet & moxweell,1982.

- Young, James, the contempt of court 1981, British journal of law & society, No.2, 1981.